

## قیام عشایر جنوب در اشعار و سروده‌های محلی (۱۳۴۳ - ۱۳۴۱)\*

محمدعلی رنجبر<sup>۱</sup> / کشواد سیاھپور<sup>۲</sup>

### چکیده

قیام مسلحانه و عمومی عشایر سرخی، قشقایی، بویراحمد و ممسنی در سال‌های نخستین دهه ۱۳۴۰ شمسی با سرکوب نیروهای دولتی مواجه گشت. از جمله واکنش‌های عشایر به اقدامات سرکوبگرانه حکومتی، مبارزه فرهنگی و انعکاس عواطف و احساسات خود در قالب سرودن اشعار بود که در این مقاله این اشعار تحلیل و تبیین شده‌اند. یافته‌ها، مبین آن است که از آغاز قیام، برخی سرایندگان و شاعران محلی در مدح و منقبت مبارزان عشایر، حماسه سرایی کرده و برداشت عمومی را در باب چرایی و چگونگی قیام، وجوه مذهبی و ملی آن، و نیز اشخاص موثر و راهبر بیان داشتند. دو تن از شاعران، اشعار خویش را به زبان فارسی و بقیه به گویش محلی سروده‌اند. این مقاله به روش تحقیق تاریخی و همچنین بررسی تاریخ در ادبیات به شیوه تحلیل ادبی، اشعار و سروده‌های محلی درباره قیام عشایر جنوب را بررسی می‌کند. واژگان کلیدی: ایل سرخی، قشقایی، بویراحمد، حبیب الله شهبازی، ملاغلامحسین سیاھپور جلیل، عبدالله خان ضرغامپور، ناصر خان طاهری.

### South Tribes' Uprising in Local Poems (1341-1343)

Mohammad Ali Ranjbar<sup>3</sup> / Keshwad Siahpour<sup>4</sup>

#### Abstract

In the early years of 1340s, armed and public uprising of Sorkhi, Qashqae, Boyerahmad and Mamasani tribes was suppressed by the government. One means of reaction to such government measures included cultural campaign and reflection of emotions and passions in form of poems some of which are surveyed in the present study. Findings show that from the very beginning of the uprising, local poets and singers wrote and sung heroic verses in praise of tribes' warriors and expressed public concern about the why and how of the uprising, its religious and national aspects as well as its influential leaders and figures. Two of the poets sung their songs in Persian while others sung theirs in the local dialect. Through its application of the historical research methodology as well as a survey of history in literature by means of a literary analysis, the present article reads local poems of the uprising.

Keywords: Sorkhi, Qasgqae, and Boyerahmad tribes, Habib Allah Shahbazi, Mollah Gholam Hossein Siahpour Jalil, Abdolah Khan Zargham Pour, Naser Khan Taheri.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۲۸

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج

33. Assistant Professor, Department of History Shiraz University. Email: ranjbar@shirazu.ac.ir

44. Assistant Professor, Department of History Yasouj University. Email: ksiahpour@yahoo.com

## مقدمه

در نیمه اول اسفندماه ۱۳۴۱، قیام عشایر جنوب ابتدا از کوهمره سرخی در نزدیکی شیراز آغاز شد و به زودی در بیشتر نقاط کوهستانی فارس گسترش یافت. عشایر کوهمره سرخی، قشقایی (در فیروزآباد و قیر و کارزین)، بویراحمد و ممسنی، علیه حکومت پهلوی به پا خاستند و با ادوات ابتدایی خویش، مقابل ارتش و ژاندارمری مبارزه کردند. عشایر، در برابر هجوم زمینی و هوایی نظامیان حکومت، ایستادگی و در عرصه نبرد زمینی پیروزی‌هایی کسب کردند. اما توان آنان در جنگ هوایی - به دلیل عدم امکانات - شکسته شد و به‌رغم مقاومت فراوان، این جنگ موفقیت حکومت را به دنبال داشت.

در بحبوحه قیام عشایر، شاعران محلی جنوب در توصیف و تجلیل جنگجویان به سرودن اشعار پرداختند. سروده‌های وصفی و مدحی شاعران در ایام مبارزه و بعد از سرکوب قیام - و اعدام مبارزان - تبلیغ و منتشر گردید. نخستین شاعر مداح مبارزان عشایر، آیت‌الله شیخ حسنعلی نجابت بود که در اثنای مبارزه عشایر سروده مهیج و مشوق خویش را منتشر کرد. پس از او، ملا درویش دشتیان، یک ماه بعد از جنگ گجستان (۳۱ فروردین ۱۳۴۲)، مثنوی طویلی در توصیف و تمجید قیام کنندگان سرود. دو سال پس از قیام و خاموشی آن، شخصی خوش قریحه و خوش صدا، اشعاری به گویش محلی سرود و با نوای آهنگین خواند. انتشار این ابیات و صدای سوزناک و مؤثر شاعر و خواننده آن - شیخ علیمراد مرادی - در منطقه کهگیلویه و بویراحمد بازتاب فراوان یافت. اشعار دیگری نیز، چند سال پس از پایان قیام توسط سراینده‌گان گمنام، نقل و نشر گردید و بدون آنکه شاعران آن مشخص شود، سینه به سینه انتقال یافت.

در این مقاله بر مبنای روش تحقیق تاریخی و با اتکا به بازشناسی تاریخ در ادب عامه، به تبیین و تحلیل ابیات و سروده‌های شاعران فارس و کهگیلویه و بویراحمد در باب قیام مزبور که همزمان و اندکی پس از قیام سروده و منتشر گردیده، پرداخته شده است.

برخی اشعار و سروده‌هایی که بررسی و تحلیل گردیده، بیشتر توسط نویسندگانی چون یعقوب غفاری،<sup>۵</sup> عبدالله شهبازی<sup>۶</sup> و ساعد حسینی<sup>۷</sup> انتشار یافته‌است. برخی دیگر نیز، طی تحقیقات میدانی

۵. یعقوب غفاری، نمونه‌ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد و شرح کوتاهی از زندگی کی لهراس (یاسوج: چاپخانه امیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۷ - ۲۵.

۶. عبدالله شهبازی، ایل ناشناخته (تهران: نشر نی، ۱۳۶۶)، ص ۱۷۸ - ۱۷۵ و ۲۷۶.

۷. ساعد حسینی، بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد (یاسوج: فاطمیه، ۱۳۸۱)، ص ۱۴۴ -

و محلی نگارندگان، گردآوری و تبیین شده است. مجموعه صوتی از شیخ علیمراد مرادی جزو منابع انتشار نیافته این مقاله است. برخی نویسندگان محلی، نظیر نورمحمد مجیدی<sup>۸</sup> - به‌رغم در دسترس بودن مجموعه شیخ علیمراد - اشعار او را با تغییر و تحریف، ضبط و منتشر کرده‌اند. در این مقاله، با تبیین و تفصیل اشعار و سروده‌های عامیانه محلی، قیام عشایر در محدوده زمانی ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ به روایت شاعران و سرایندگان قومی بررسی و تحلیل شده است.

### قیام عشایر جنوب

پس از سقوط دولت محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عشایر نیز همانند دیگر مخالفان حکومت سرکوب شدند. این روند که همچون آتش زیر خاکستر بود، در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ و به دنبال اختلاف آشکار گروه‌های مذهبی و سیاسی با شاه و حکومت، یک بار دیگر خود را نشان داد و به قیامی مسلحانه مبدل گشت.

در دهه آخر آبان ماه ۱۳۴۱ واقعه مشکوکی در تنگاب فیروزآباد فارس رخ داد. پسین (عصر) دوشنبه ۲۱ آبان ۱۳۴۱، در یک راه‌بندی، مسئول اصلاحات ارضی فیروزآباد - مهندس ملک عابدی - کشته شد و به دنبال آن حکومت پهلوی تبلیغات خود را علیه عشایر آغاز کرد. با اعلام عزا و تعطیل عمومی در سراسر کشور، استاندار فارس و به دنبال آن فرمانده لشکر و رییس ساواک فارس تغییر یافتند.<sup>۹</sup> به بهانه قتل مهندس عابدی، عشایر فارس - خاصه قشقایی و سرخی - تحت فشار قرار گرفتند و بسیاری به اتهام مشارکت در قتل، دستگیر و شکنجه شدند. متهم اصلی واقعه فیروزآباد، عشایر منطقه به ویژه سران و بزرگان آن قلمداد شد و در رسانه‌های ملی، مکرر تبلیغ گردید. شاه در پنجم دی ماه ۱۳۴۱ وارد شیراز و با استقبال مسئولان فارس و برخی خوانین ایلات قشقایی، ممسنی و بویراحمد مواجه شد.<sup>۱۰</sup> وی در شیراز بنای یادبود مهندس ملک عابدی را افتتاح و در سخنرانی خویش، دستور خلع سلاح عشایر را صادر کرد.<sup>۱۱</sup> فشار نظامیان بر عشایر، به تدریج منجر به مقاومت مسلحانه گردید و در کوهمره سرخی هسته مقاومتی به رهبری حبیب‌الله شهبازی شکل گرفت. البته در بویراحمد، حکومت پهلوی ظاهراً با مشکلی مواجه نبود. خوانین و برخی کدخدایان

۸. نورمحمد مجیدی، مردم و سرزمین‌های کهگیلویه و بویراحمد (تهران: بازتاب اندیشه، ۱۳۸۱)، ص ۷۰۵ - ۷۰۳.

۹. روزنامه اطلاعات، ش ۱۰۹۴۹ (۱۳۳۱ آبان ۱۳۴۱)، ص ۱ و ۱۷؛ شهبازی، ص ۴۵۲ - ۴۵۱.

۱۰. روزنامه پارس (پنجم دی ماه ۱۳۴۱)، ص دوم.

۱۱. مجموعه تالیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران. ج

۴ (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۳۰۲۰.

بویراحمد که دارای املاک و اراضی مشمول قانون اصلاحات ارضی بودند، اظهارنامه‌های مربوط را تکمیل و تحویل مقامات داده بودند. با وجود این، مقامات مسئول در تهران، فارس و خوزستان، نسبت به عبدالله‌خان ضرغامپور - از خوانین مشهور جنوب - بیمناک بودند. به همین دلیل، او را به اجبار وادار کردند تا در آذرماه ۱۳۴۱ عازم تهران شود.<sup>۱۲</sup> وی در اواخر آذرماه وارد تهران و تا یک ماه بعد ماندگار شد. او و برخی دیگر از خوانین جنوب، نظیر فتح‌الله‌خان حیات داودی، ولی‌خان کیانی ممسنی، حسینقلی‌خان رستم ممسنی و ناصرخان طاهری بویراحمدی که گاه یکدیگر را ملاقات می‌کردند و در خصوص اوضاع آشفته کشور - خاصه پایتخت - و مخالفت علنی علما و روحانیان با انقلاب شاه، بحث و مذاکره می‌کردند.<sup>۱۳</sup>

در خلال آشوب و پریشانی پایتخت، خوانین بویراحمد از مرکز خارج شدند و با حضور در منطقه به تشکیل جلسات خصوصی و عمومی پرداختند و در توصیف وقایع پایتخت و نابسامانی اوضاع حکومت داد سخن دادند. به تدریج، اکثریت سران و بزرگان بویراحمد، موافقت خود را نسبت به تخاصم و تخالف با حکومت پهلوی ابراز داشتند. بویراحمدی‌ها البته، هنوز قصد درگیری آشکار و مسلحانه با حکومت را نداشتند و در حال بررسی اوضاع بودند. تجمع مردان بویراحمد در محل سکونت عبدالله‌خان، تهدیدی برای نظامیان منطقه بود. در نیمه اول اسفند ۱۳۴۱، عشایر سرخی و قشقایی در کوهمره سرخی فارس به پاسگاهی در *داندجان* یورش بردند و ضمن خلع سلاح و تسخیر پاسگاه، قیام خود را آغاز کردند.<sup>۱۴</sup> چند روز بعد از این رخداد، هواپیماهای جنگی به دستور مقامات مسئول که خطر قیام عمومی عشایر را احساس کرده بودند، به تجمع بویراحمدی‌ها یورش بردند و با این هجوم، آغازگر نبرد مجدد با ایشان شدند. بویراحمدی‌ها، شب هنگام به عده‌ای از ژاندارم‌های مستقر در *ده توت* نده حمله کردند و با مقتول و مجروح نمودن برخی از آن‌ها، به تقابل با حکومت پرداختند.<sup>۱۵</sup>

پس از حادثه توت نده، بویراحمدی‌ها دو دسته شدند تا در منطقه مربوط به خود با نظامیان

۱۲. کشواد سیاهپور، *قیام عشایر جنوب (تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸)*، ص ۲۷۷ - ۲۷۵ [با استناد به گزارش ملاقات مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱ سرهنگ غفور علیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه به فرماندهی لشکر ۹ خوزستان، موجود در بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بدون ذکر شماره سند. *تاریخ ایران*].

۱۳. همان، ص ۲۸۷ - ۲۷۸. [با استناد به گزارش ملاقات مورخ ۱۳۴۱/۱۰/۱ سرهنگ غفور علیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه به فرماندهی لشکر ۹ خوزستان، موجود در بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بدون ذکر شماره سند. *تاریخ ایران*].

۱۴. شهبازی، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.

۱۵. تقوی مقدم، *تاریخ سیاسی کهگیلویه (تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۷)*، ص ۲۸۴؛ یعقوب غفاری، *تاریخ اجتماعی*

کهگیلویه و بویراحمد (اصفهان: گلها، ۱۳۷۸)، ص ۳۷۲.

مصاف دهند. شدت حملات هوایی حکومت و در تنگنا قرار گرفتن عامه محل، مجال چندانی برای عرض اندام جنگجویان بویراحمد باقی نگذاشت و خیلی زود مناطق بویراحمد سفلی و علیا به تصرف نظامیان درآمد. بخشی از بویراحمدی‌ها، با حضور در منطقه ممسنی - در حوزه گرمسیر - فعالیت چشمگیری بروز دادند و عاقبت با کمک عده‌ای از انصاری‌های ممسنی، جنگ مشهور «گجستان» (۳۱ فروردین تا یکم اردیبهشت ماه ۱۳۴۲) را ایجاد کردند. در این نبرد، یک ستون نظامی ارتش هزیمت یافت، و صدها تن از آنان مقتول، مجروح، تسلیم، و خلع سلاح شدند. دو روز پس از جنگ گجستان، بمباران متوالی مناطق وسیعی در بویراحمد و ممسنی آغاز گشت و عملاً جنگجویان را زمین‌گیر نمود.<sup>۱۶</sup> این بمباران‌ها بیش از یک ماه طول کشید و عشایر رزمنده و عادی را به ستوه آورد. اقدامات بعدی حکومت، تفرقه و اختلاف افکنی میان عشایر بود که با شیوه‌های مختلف اعمال و اجرا گردید. دسته‌ای از کدخدایان و بزرگان بویراحمد را با تهدید و تطمیع، چریک دولتی نمودند،<sup>۱۷</sup> و توانستند، سران اصلی قیام عشایر را مقتول، منکوب یا تسلیم کنند. حبیب‌الله‌خان شهبازی در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۲ تسلیم شد. عبدالله‌خان ضرغامپور در ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ به دست یکی از نوکرانش که از جانب خویشاوند و کدخدای مشهورش ملاولسی پناهی تحریک و ترغیب شده بود، به قتل رسید.<sup>۱۸</sup> چند روز بعد چریک‌های طایفه تیرتاجی بویراحمد که در خدمت حکومت قرار گرفته بودند، ناصرخان طاهری و همراهانش را محاصره و سرکوب نمودند.<sup>۱۹</sup> حدود یک ماه بعد، ناصرخان که تنها مانده بود، به ناچار تسلیم شد. پس از خوانین مشهور بویراحمد، تمام توجه حکومت و نظامیان و مأموران محلی او متوجه نابودی یا دستگیری ملاغلامحسین سیاهپور جلیل و دسته متحد او شد. همین دسته بود که حادثه گجستان را آفریده و ضربه سختی بر حکومت پهلوی وارد آورده بود.<sup>۲۰</sup> اتحاد و یکدلی میان اعضای گروه ملاغلامحسین، موجب مقاومت آنان تا یکسال بعد گردید. سرانجام حکومت پهلوی، چاره تسلیم ملاغلامحسین سیاهپور و همراهانش را در محاصره طایفه جلیل که منسوب به او بود، دید.<sup>۲۱</sup> این روند که از نیمه دوم فروردین تا مرداد ۱۳۴۳

۱۶. بهرام آریانا، تاریخچه عملیات نظامی جنوب (تهران: چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳)، ص ۱۴۰ - ۱۱۳.

۱۷. تقوی مقدم، ص ۵۰۹ - ۵۰۷؛ ساعد حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران (شیراز: نوید، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۳ -

۱۱۱.

۱۸. حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۱ - ۱۲۰؛ تقوی مقدم، ص ۵۱۱؛ غفاری، تاریخ اجتماعی

کهگیلویه و بویراحمد، ص ۳۹۴.

۱۹. آریانا، ص ۲۵۳؛ حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۱۴.

۲۰. تقوی مقدم، ص ۵۱۴ - ۵۱۳.

۲۱. همان، ص ۵۱۴ - ۵۱۳؛ حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۹ - ۱۲۶.

ادامه یافت، عاقبت ملاغلامحسین سیاهپور را مجبور به تسلیم کرد. وی را به‌رغم امان‌نامه جانی سرلشکر اردوبادی<sup>۲۲</sup> با همراهانش به زندان افکندند و پس از محاکمه، در ۱۹ دی ماه همان سال، اعدام کردند.<sup>۲۳</sup> ناصرخان طاهری، خدایم فرزند عبدالله‌خان و جمعی دیگر از خوانین جنوب چون حبیب‌الله خان شهبازی، فتح‌الله‌خان حیات داودی، حسینقلی‌خان رستم و فرزندش جعفرقلی‌خان را در ۱۳ مهرماه ۱۳۴۳ - سه ماه قبل از ملاغلامحسین و یارانش - تیرباران کرده بودند.<sup>۲۴</sup> بدین ترتیب، قیام عشایر جنوب عملاً پایان پذیرفت.

### اشعار و سروده‌های مربوط به قیام عشایر جنوب

در خصوص قیام عشایر جنوب، جمعی از روحانیان و آگاهان محلی با سرودن اشعاری به تبیین و تشریح قیام و مدح مبارزان عشایر پرداختند و در این اشعار، گاه چرایی و چگونگی رخدادها و نیز اهداف قیام را به اختصار بیان کردند. سید علی اصغر دستغیب معتقد است که سرودن شعر و استفاده از هنر تأثیرگذار آن «یکی از شیوه‌های مبارزه در آن زمان» بود. وی می‌گوید: «به یاد دارم که این کار را رفقای مرحوم آیت‌الله حاج شیخ حسنعلی نجابت انجام می‌دادند.»<sup>۲۵</sup> اشعار شاعران محلی جنوب، بیانگر بخشی از واقعیت‌های سیاسی، مذهبی، و اجتماعی قیام عشایر طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ است.

#### ۱. اشعار آیت‌الله نجابت

بر مبنای منابع و مستندات موجود، نخستین فردی که در بجنوبه درگیری‌های عشایر با حکومت پهلوی، در مدح مبارزان و حرکت آنان به سرودن شعر پرداخت و در هنگامه قیام منتشر کرد، آیت‌الله شیخ حسنعلی نجابت بود. وی در حمایت از عشایر قیام‌کننده، ضمن کمک مالی، در وصف آن‌ها شعر می‌سرود. یکی از انقلابیان فارس<sup>۲۶</sup> به نام محمدرضا گل آرایش روایت می‌کند:

قبل از حوادث سال ۱۳۴۲ در شیراز، عشایر قیام کردند. مرحوم آیت‌الله نجابت شنیده بود که حبیب‌الله شهبازی بر علیه دولت قیام کرده. البته ایشان صرفاً به دلیل این که آن‌ها به طرفداری اسلام قیام

۲۲. حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۸؛ تقوی مقدم، ص ۵۱۴.

۲۳. روزنامه کیهان، ش ۶۴۳۶ (۲۰ دی ماه ۱۳۴۳)، ص ۱۱.

۲۴. تقوی مقدم، ص ۵۱۳.

۲۵. علی اصغر دستغیب، خاطرات (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۱۳.

۲۶. جلیل عرفان منش، خاطرات ۱۵ خرداد - شیراز، دفتر اول (تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳)، ص ۹۵.

کردند از آن‌ها حمایت می‌کرد. در مدح آن‌ها شعر می‌گفت و آن‌ها را ترغیب می‌کرد و از جهات مالی هم توسط رفقای که اطراف ایشان بودند، مثلاً ده هزار تومان، پنج هزار تومان، کمتر و یا بیشتر کمک مالی می‌کرد. افرادی هم می‌توانستند، فشنگ و یا پیشتو و ده تیر گیر بیاورند، تهیه می‌کردند و به آن‌ها می‌دادند...<sup>۲۷</sup>

آیت‌الله نجابت رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر خود را در قالب شعر انعکاس داد. در نمونه ذیل، وی به قیام عشایر سرخی و قشقایی به رهبری حبیب‌الله شهبازی اشاره دارد:

|                                  |  |
|----------------------------------|--|
| چتر بازان که ز طیاره پدیدار شدند | هر یکی را به هدف مردم شهباز خریدار شدند        |
| تیر جانسوز بدرید دل دشمن دین     | سرخیان در ره اسلام جلو دار شدند                |
| از قضا تیر خریدار به بیهوده نرفت | دولت و دولتیان زرد رخ و زار شدند               |
| رهبر قوم حبیب‌الله شهبازی بود    | شاهبازان جهان در نظرش خوار شدند                |
| نام نامیش حبیب است و محب احمد    | بر سرش نور خدای پنج تنش یار شدند <sup>۲۸</sup> |

## ۲. مثنوی ملا درویش دشتیان

او یکی از ملایان خوش قریحه محلی و کدخدای طایفه دشتی - از طوایف مسکون در حوزه رستم ممسنی - بود که حدود یک ماه پس از جنگ گجستان، مثنوی طویلی بر وزن شاهنامه فردوسی سرود و برای ملاغلامحسین سیاهپور - فرمانده عشایر بویراحمد و ممسنی در جنگ گجستان - و همراهانش خواند. دفتر شعر ملا درویش در نتیجه فشار نظامیان در ماه‌های بعد که به جهت خلع سلاح و کشف و استرداد اموال و اسلحه‌های نبرد گجستان به جستجو می‌پرداختند، پنهان یا نابود شد. با این حال، بخشی از ابیات مثنوی مزبور در اذهان عامه ماند. حدود ۲۰ سال بعد شخصی به نام یدالله انصاری، ابیاتی از آن را در نوار صوتی خواند و حفظ کرد. در دو دهه اخیر، برای جمع‌آوری ابیات کامل مثنوی مزبور تلاش بسیاری صورت گرفت که تا کنون قریب ۵۰ بیت از آن شناسایی و ضبط شده است.

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| ز عهدِ شهنشاه محمدرضا       | چنان بود جنگی در ایران قضا   |
| زنان را به مجلس همی داد رأی | کسی را نبد راضی از امر و نهی |
| چو بشنید عشایر، از راه دور  | نشستند نزدیک و کردند شور     |

۲۷. جلیل عرفان منش، *خاطرات ۱۵ خرداد - شیراز*، دفتر اول (تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳)، ص ۹۵.

۲۸. شهبازی، ص ۲۷۶.

بکوشیم و جوشیم و مردی کنیم  
 زعلیا و سفلی، همه کدخدا  
 که تا آخرین قطره خون، زنیم  
 پناهی و خورشید و مظفری  
 جهان‌بین و منصوری و نیکبخت  
 پس از این همه عهد و هم گفتگو  
 گرفتند ناچار او را همه  
 در این دم خبر آمدی ناگهان  
 سپهدارشان بود ناجی به نام  
 زریر سپهدارشان با سپاه  
 ایوب را کنند جای میخانه شان  
 زنان را همی پاک، پستان بَرند  
 به سوی گجستان و کُلُّ گرد کوه  
 طلایه به سوی سیاهپور گرد  
 به لشکر همی گفت پاسخ چنین  
 بفرمود تا از یمین و یسار  
 سیاهپور جنگی و یازده نفر  
 چو ده ساعت از روز اول گذشت  
 نخستین، سیاهپور گرد دلیر  
 زریر دلاور آبا نه نفر  
 بغلتید در خون زریر دلیر  
 چو ام - یک به دست عشایر رسید  
 سیاهپور جنگی و یازده نفر  
 چو آن شیر جنگی به سنگر نشست  
 بغرید کردی چو ابر بهار  
 بن و بیخ این رسم را بر کنیم  
 بخوردند سوگند به اسم خدا  
 بکوشیم و این رسم را بشکنیم  
 رسیدند هر یک ابا لشکری  
 کمر بند مردی بستند سخت  
 سیاهپور بیامد به سوی گروه  
 بیامد در این کار پُر زمزمه...  
 که آمد سپاهی چو فوج گران  
 فرستاد لشکر همی سوی دام  
 به سوی گجستان کشیدند راه  
 مَجْت<sup>۲۹</sup> را کنند جای توپخانه شان  
 ز سرشان همی نیز معجر بَرند  
 سپاه و سپهدار شدند هم گروه  
 خبرها یکایک بر او برشمرد  
 که در روز میدان مباحثید غمین  
 بر ایشان بگیرند راه را حصار  
 همه مرد جنگی، همه با هنر  
 کشیدند صف اندر آن پهن‌دشت  
 هدف کرد تیری به سوی زریر  
 به یک حمله شد کشته در تیغ نَر<sup>۳۰</sup>  
 برآمد خروشیدن دار و گیر  
 همی هوش از افسران بر پرید  
 نمودش بدادی به سیصد نفر  
 چو اردوی شاهی ز سینه اش شکست  
 همی زنده آورد از ایشان چهار

۲۹. مَجْت تلفظ محلی مسجد است.

۳۰. نَر: جای تپه مانند را گویند. (نَرّه در مقابل دَرّه).



غلام حسنی بود و حسنتلی      که هر یک به کردار شیر یلی  
 تفنگ بلند و قطار دو رو      چپ و راست می‌کشتشو، نو به نو  
 یکی گرد بُد نام عبدی همی      نبود از سیاهپور جنگی کمی  
 سنش نوزده بود و جنگش چهل      نبود از این جنگ ترسش به دل  
 بغرید بر سان نر اژدها      مهمات را کرد از ایشان جدا  
 محمد حسن گرد هوشیار بود      سپه را ز دشمن نگه دار بود  
 همیشه همی پیشرو بود اوی      به خون در گجستان همی داد جوی  
 همان ترکعلی آن جوان نجیب      سرش پر ز کینه، دلش پر نهیب  
 بود هر زمان برخروشد همی      تو گفتی که دریا بجوشد همی  
 نه ترس و نه خوفی نمی‌داشت اوی      که شیر سیاهپور بُد پشت اوی  
 که بهرام گردی همی در قشون      ببارید چون برق آتشفشون  
 یکی بانگ زد گردی پر هنر      که‌ای امر الهی کس بدگر  
 ببینید کنون جنگ مردان مرد      تک روز میدان و دشت نبرد  
 یکی هدیه ات می‌دهم ناگهان      که احسن بود در تمام جهان  
 بگفت و بزد بر سرش تیر سخت      که جان داد آن مرد برگشته بخت  
 در این دم خبر آمد از دیده بان      به سوی سیاهپور گرد دمان  
 که شد کشته لهراسب نامدار      به دست سلحشور بی اعتبار  
 سیاهپور جنگی غمین گشت سخت      همی دوختشون یک به یک بر درخت

شاعر در آغاز بیان می‌کند که در دورهٔ محمدرضا شاه در ایران، وقایع مهمی رخ داده است. وی، به‌ویژه به موضوع مهم و حادثه آفرین «حق رأی زنان» و حضور در انتخابات، که در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی دولت اسدالله علم آمده بود، اشاره می‌کند. عشایر که «از راه دور» این اقدامات را می‌شنیدند، بنا بر اعتقادات دینی و حساسیت مذهبی و هم چنین تحت تأثیر تبلیغات و واکنش روحانیان، نزد هم به شور نشستند. نتیجه مشورت آنان این بود که: «بکوشیم و جوشیم و مردی کنیم / بن و بیخ این رسم را برکنیم». بنابراین، به قرآن کریم سوگند خوردند که تا «آخرین قطره خون» خود بچنگند و این «رسم» بدعت‌آمیز را بشکنند. پس سران عشایر بویراحمد، گروهی تشکیل دادند، تا در این باره تصمیم‌گیری کنند. قبل از تجمع بویراحمدی‌ها، دو تن از خوانین آن‌ها که در تهران بودند، دور از دید مأموران حکومت به منطقه بازگشتند. آن‌ها با گرد آوردن کدخدایان

و بزرگان بویراحمد، اوضاع سیاسی کشور و موقعیت نابسامان داخلی را بحث و بررسی نمودند و مخالفت خود را با حکومت پهلوی ابراز داشتند. بدین ترتیب، کدخدایان بویراحمد علیا و سفلی - جز یکی دو تن - سوگند خوردند و خود را مهیای نبرد نمودند. از خانواده پناهی کسانی چون کی حداد، کی هادی و کی خلیفه شرکت کردند. هم چنین کی خورشید برومند، کی خدابخش مظفری، کی مندنی جهان بین، آقا بیژن منصوری و کی محمدعلی نیکبخت، هر کدام با نیروهای رزمی خویش سر رسیدند و به گفته شاعر «کمر بند مردی بیستند سخت». بویراحمدی‌ها به خانه ملاغلامحسین جلیل رفتند و: «گرفتند ناچار او را همه / بیامد در این کار پر ززمه.» اشاره شاعر به این موضوع است که چون ملاغلامحسین سیاهپور مخالف همکاری با خوانین بود، جمعی از خوانین و کدخدایان - خاصه ناصرخان طاهری، کی خورشید برومند و کی خدابخش مظفری - در باغچه جلیل (در سرد سیر) وارد خانه او شدند و پس از ساعت‌ها بحث وی را قانع کردند که در قیام بویراحمدی‌ها شرکت نمایند.<sup>۳۱</sup> بویراحمدی‌ها، بعد از این اقدامات، مواجه با حملات هوایی جنگنده‌ها شدند و در تلافی آن به جمعی نظامی در ده توت نده یورش بردند. فرمانده نظامیان سرگرد فاطمی زاده بود، که با جسارت و لجاجت مقابل جنگجویان بویراحمد ایستاد و جان باخت. با اتمام رخداد توت نده، عده‌ای از بویراحمدی‌ها وارد ممسنی شدند و عاقبت جنگ گجستان را ایجاد کردند. شاعر با تفصیل بیشتری به نبرد گجستان پرداخته است. در این نبرد، عشایر برخلاف واقعه توت نده در موضع دفاع قرار داشتند. به همین مناسبت، شاعر به بیان خبری ناگهانی می‌پردازد:

در این دم خبر آمدی ناگهان      که آمد سپاهی چو فوج گران

فرمانده اصلی این سپاه گران، سرهنگی به نام ناجی بود، که در حقیقت آن‌ها را به سوی «دام» فرستاد.

سپهدارشان بود ناجی به نام      فرستاد لشکر همی سوی دام

اما، کسی که نیروهای نظامی را در منطقه کوهستانی بهمنی و گجستان، فرماندهی کرد، سروان محمد تقی ریحانی‌فر بود، که در نزد عشایر به زریر مشهور گشت. شاعر در شعر خویش به این اسم اشاره می‌کند که:

زریر سپهدار شأن با سپاه      به سوی گجستان کشیدند راه

ولی نیروهای نظامی چه هدفی داشتند؟ شاعر که دیدگاه عشایریان را منعکس می‌نماید، بیان می‌کند که مأموران دولت قصد داشتند/امزاده/یوب و مسجد (مجت) محل را جای «میخانه»

۳۱. نک: تقوی مقدم، ص ۴۹۵ - ۴۹۴؛ محمدکرم رزمجویی، نبرد گجستان (تهران: کارنگ، ۱۳۷۸)، ص ۲۲۴ - ۲۲۱.

و «توپخانه» خود کنند. همچنین، با بردن سینه زنان و برداشتن «معجر» از سر آن‌ها، حرمت و ناموس عشایر را از بین برند.

ایوب را کنند جای میخانه شان      مَچَت را کنند جای توپخانه شان  
زنان را همی پاک پستان برند      ز سرشان همی نیز معجر برند

بدین مقصود، سپاه و سپهدار حکومت به سوی مناطق گجستان و گل‌گرد کوه رهسپار شدند. طلایه رزمندگان عشایر، اخبار را به سیاهپور فرمانده خود داد و او هم با دلگرم نمودن عشایر، بیان داشت که: «در روز میدان مباحثید غمین.» با سخنرانی سیاهپور و تلاش برای زدودن ترس و توهم از مقابله با جمعیت نظامیان مهاجم:

بفرمود تا از یمین و یسار      بر ایشان بگیرند راه را حصار

او که با یازده جنگجوی همراه، برابر نظامیان ایستاد، نخستین تیر را به سوی فرمانده مهاجمان شلیک کرد. این فرمانده که یک دسته نظامی را در سمت راست عشایر رهبری می‌کرد، گروهبان مرادی نام داشت و با تیر نخست مجروح شد و بر زمین افتاد. شاعر، گویا به ضرورت شعری او را زیریر خوانده است. پیشتر گفته شد که سروان ریحانی فرمانده نظامیان در نزد عشایر محل، زیریر شهرت یافت. البته، وی و همراهانش که برای تصرف تپه‌ای محاط بر منطقه عمومی نبرد کوشش می‌کردند، به دست جمعی دیگر از عشایر که پشت سر نظامیان ظاهر شدند، از بین رفتند. در درگیری‌های اولیه که با قلع و قمع و خلع سلاح برخی از نظامیان همراه بود، تعدادی تفنگ M۱ (ام - یک) به دست عشایر افتاد که تضعیف روحیه نظامیان را در پی داشت.

چو ام - یک به دست عشایر رسید      همی هوش از افسران بر پرید

شاعر که شناخت خوبی از فرمانده عشایر داشته، معتقد است: چون «آن شیر جنگی به سنگر نشست»، مأموران و نظامیان «اردوی شاهی» شکست را پذیرا شدند. مشهورترین همراهان سیاهپور عبارت بودند از: «کردی» انصاری که هم چون «ابر بهاری» غرید و تعدادی نظامی را به اسارت درآورد. «غلامحسن محمدی» و «حسنقلی فرخی» که کردار هر کدام چون «شیر یلی» بود، با «تفنگ بلند و قطار دو ریس» نظامیان را «چپ و راست» بر زمین می‌ریختند. «عبدی» (عبدالمحمد انصاری) جوانی گرد که «کم از سیاهپور جنگی» نبود، همانند چهل ساله‌های پر تجربه «ژدها» وار می‌غرید و جنگ می‌کرد. «محمد حسن انصاری» برادر عبدالمحمد نیز «گرد هشیاری» بود که در نگهداری نیروهای خودی و پیشروی در جنگ، نقش موثر داشت. شاعر همچنین در اغراقی شاعرانه به راه انداختن «جوی خون» در گجستان به دست محمد حسن انصاری اشاره دارد.

تُرکی (ترکعلی) پیرایش «جوان نجیبی» بود، که در جنگ گجستان بی‌ترس و خوف می‌جنگید،

او - پسر سلمانی محل - بی‌اعتنا به سلسله مراتب قومی که در بویراحمد رایج بود، همچون مبارزی دلیر از جوانی با ملاغلامحسین سیاهپور همراه گردید و در نبرد گجستان خود را نشان داد و ملاغلامحسین را رها نکرد و حتی در زندان و محکومیت همچنان رفیق شفیق او ماند و عاقبت اعدام شد. یکی از نظامیان معروف ستون نظامی، امرالله عظیمی، پیش از حرکت به سوی گجستان، گفته بود در صورت مصاف با کردی انصاری او را خواهد کشت و در بحبوحه نبرد، بر حسب اتفاق هر دو رو در روی هم قرار گرفتند و عاقبت این تلاقی جنگ رو در رو و قتل گروهبان عظیمی را در پی داشت. شاعر از او با نام «امراللهی» یاد می‌کند و در چند بیت به واقعه نبرد تن به تن طرفین پرداخته که فرجام آن این بود:

بگفت و بزد بر سرش تیر سخت      که جان داد آن مرد برگشته بخت

عشایر بویراحمد و ممسنی به دلیل مهارت و کار آزمودگی جنگی و شناخت کامل محیط جغرافیایی جنگ، توانستند با حداقل تلفات در یک شبانروز نیروهای نظامی را مقتول، مجروح، اسیر و خلع سلاح نمایند. البته در ساعات پایانی نبرد، عشایر یک کشته دادند. لهراسب موسی‌پور هم از آقای‌های بابکانی بود که از ناحیه سر هدف تیر نظامیان قرار گرفت و در دم جان سپرد. شاعر که در شعر خود سعی نموده ترتیب وقایع را رعایت نماید، در پایان ابیات به قتل لهراسب و خبر آن به فرمانده عشایر اشارت دارد.

در این دم خبر آمد از دیده بان      به سوی سیاهپور گرد دمان  
که شد کشته لهراسب نامدار      به دست سلحشور بی‌اعتبار

سروان سلحشور از فرماندهان نظامی در جنگ گجستان بود. براساس روایت شاهدان عینی، وی پس از قتل سروان ریحانی‌فر، فرماندهی ستون عملیات نظامی را بر عهده گرفت و تا لحظه آخر جنگید. به نظر می‌رسد، شهامت و نترسی وی موجب گردیده تا شاعر او را قاتل یکی از جنگجویان شهیر عشایر قلمداد کند. زیرا، قاتل آقا لهراسب موسی‌پور نظامی دیگری غیر از سروان سلحشور بود، که حتی در جنگ کشته نشد و سالم به پادگان نظامیان بازگشت.<sup>۳۲</sup> برخلاف گفته شاعر که سلحشور را «بی‌اعتبار» می‌خواند - و شاید این به ضرورت قافیه شعری است - وی نظامی جنگاور و معتبری بود.

مثنوی ملادرویش دشتیان در باب حوادث سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ گوشه‌ای از وقایع مزبور را حکایت می‌کند. یدالله انصاری که اکثر ابیات موجود مثنوی ملادرویش را در حافظه دارد و در

نوار صوتی خوانده است. مثنوی او ترکیبی است از واقعیت و خیال پردازی. مبنای اصلی کار او بر واقعیت گذاشته شده، ولی در مواقع ضروری، مثل هر شاعر حماسه سرای دیگر از عناصر خیال، مبالغه، کنایه، تشبیه و استعاره استفاده کرده است.

موضوع حق رأی دادن به زنان در میان عشایر بویراحمد، حساسیت و تعصب خاصی را برانگیخت. سندی از «ستاد بزرگ ارتشتاران» حاکی است که، در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۰ عده‌ای از بویراحمدی‌ها راه را بر «خودروی کامانکار ژاندارمری که حامل دو نفر ژاندارم و از طریق یاسوج و بویراحمد به طرف نورآباد رهسپار بود» بسته و «ضمن انتقاد شدید از مقامات عالیه کشور» ابراز می‌داشتند که «شاه کار را به اینجا رسانیده که زن‌ها و کیل شوند.»<sup>۳۳</sup>

اینکه عشایر بویراحمد با هم «شور» و مشورت نمودند که مقابل رسوم بدعت‌آمیز حکومت بایستند و بزرگان قوم از خان گرفته تا کدخدا «بخوردند قرآن به اسم خدا»، همه مبنای واقعی دارد. شاعر نام چند تن از کدخدایان بویراحمد را برای شاهد مثال ذکر می‌کند. حضور ملاغلامحسین سیاهپور، نیز با اصرار برخی بزرگان، در مجمع مشورتی سران قوم قطعی می‌شود و به دنبال آن نبرد توت نده و سپس جنگ خونین و سنگین گجستان رخ می‌دهد، اینها همه واقعیت تاریخی است که با اندک چاشنی خیال شاعرانه پرداخته شده است. توصیف جنگ گجستان و نقش جنگجویان نیز بر اصل واقعیت گنجانده شده. اما، چنانکه پیشتر گفته شد، مبالغه و اغراق در ابیات شاعر و در باب نبرد و رزمندگان آن هم به چشم می‌خورد. ضرورت تنظیم و تدوین یک شعر حماسی نیز مبالغه را ایجاب می‌کرد.

### ۳. سروده‌های شیخ علیمراد مرادی

درباره قیام بویراحمدی‌ها در این سال‌ها، اشعار نسبتاً زیادی به گویش لری سروده شده که بخش عمده آن از شیخ علیمراد مرادی است. او شخصی باسواد و آگاه بود که در طایفه شیخان چرام از شهرت خاص برخوردار بود و از بزرگان و ریش سفیدان قوم خود محسوب می‌شد. در ابیاتی فراوان به جنگ گجستان و جنگجویان آن پرداخته و علاوه بر آن به دیگر شخصیت‌های مشهور بویراحمد، خاصه عبدالله‌خان ضرغام پور و ناصرخان طاهری، اشاره کرده‌است.

در این‌جا، ابتدا به سروده‌های او درباره نبرد گجستان و رزمندگان موثر در آن، و بعد عبدالله‌خان و ناصرخان پرداخته می‌شود.

۳۳. سیاهپور، ص ۲۹۵ و سند شماره ۱۱ پیوست کتاب از گزارش ستاد بزرگ ارتشتاران مورخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۰.

از مجموع ۲۴ بیتی که شیخ علیمراد در این باره سروده ۱۱ بار نام «سیاهپور» - فرمانده عشایر بویراحمد و ممسنی در نبرد گجستان، ملا غلامحسین سیاهپور - مذکور است. ابیات شیخ علیمراد، هر کدام مطلب مستقلی را حکایت می‌کند. در این جا، تلاش شده با طبقه‌بندی موضوعی اشعار، انتظام معناداری به آنان بخشیده شود. خود وی در نوارهای صوتی متعدد نظم خاصی را رعایت نکرده و گویا به مناسبت حال و مقال، ابیات را جا به جا آورده است. البته، چون هر بیت حاوی موضوع مستقل است، اشکالی در جا به جایی آن‌ها به وجود نمی‌آید. با این حال، نگارندگان، نهایت دقت را به خرج داده تا حد امکان ترتیب معنایی و زمانی آن‌ها مدنظر قرار گیرد.

سیاپور من بهمنی جنگ شُرو که پناهی قُرآنلَ بی خان دُرُو که<sup>۳۴</sup>

شیخ علیمراد، برخلاف مبالغه در برخی اشعار دیگر، در این بیت چند واقعیت تاریخی مهم را روایت می‌کند. یکی اینکه، ملا غلامحسین سیاهپور در منطقه بهمنی، با فرماندهی عشایر بویراحمد و ممسنی و پرتاب نخستین تیر، نبرد با نظامیان را شروع کرد. دیگر اینکه، ملا ولی پناهی - خویشاوند نزدیک عبدالله خان - به تعهد و پیمانی که ده‌ها سال با خانواده خان بسته بود، وفا نکرد و موجب قتل او شد. نخستین تیری که ملاغلامحسین شلیک کرد، موجب مجروح شدن گروهبان ژاندارمی به نام «مرادی» شد. به مناسبت مجروح شدن مرادی و فرار او و همراهانش، بیتی سروده شده که یک گردآورنده، در سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵ آن را بدین گونه آورده است:

غلامحسین بانگ ئی زنه: سرکار مرادی تا تو بی توبه کنی و ره نیایی<sup>۳۵</sup>

البته منوچهر لمعه که از اردیبهشت ۱۳۴۴ تا تیر ۱۳۴۵ به عنوان سپاهی بهداشت در حوزه دهدشت و چرام مشغول بوده و این بیت را ضبط کرده، در نگارش و ترجمه آن اشتباه‌های اندکی مرتکب شده است. اصل و معنای شعر، چنین است:

سیاپور بُنگ ای زنه آغی مُرایِی تا تو بی توبه کنی وِی ره نیایی<sup>۳۶</sup>

در مجموعه سروده‌های شیخ علیمراد، به جای نام «سیاهپور» از محمد حسن و «مَمَبَسَن» استفاده شده؛ هر چند مفهوم و معنای شعر یکی است:

34. Seyapur mene bahmani janga sru ke / panahi qoranala bey xan dru ke

سیاهپور در بهمنی جنگ کرد / پناهی قرآن خوردن با خان را دروغ کرد

35. Golamhosin bong izane sarkar merayi / ta te bey tuba keni vey rah nayayi

منوچهر لمعه، فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه (تهران: اشرفی، ۱۳۵۳)، ص ۶۴

36. Seyapur bong izane aghey merayi / ta te bey tuba keni vey rah nayayi

سیاهپور بانگ می‌زند آقای مرادی / تا تو باشی توبه کنی و دیگر از این راه نیایی

مَمَّیسن بنگ ای زنه آغی مرایی تا توبی توبه کنی وی ره نیایی<sup>۳۷</sup>

شیخ علیمراد در چند مورد مختصر، اشتباهات جزئی نموده و چون در سال‌های مختلف و مجالس متعدد اشعار خویش را با صوت و صدا خوانده، نام برخی اشخاص را - به عمد یا سهو - جابجا کرده است. علاوه بر مورد فوق، شعری که در باب شلیک کننده نخستین تیر و آغازگر نبرد با نظامیان در منطقه بهمنی سروده و خوانده، در موقعیتی دیگر بدین گونه آورده است:

ناصرخان من گجهسون جنگ شرو که پناهی قرآنل بی خان درو که<sup>۳۸</sup>

دقیق معلوم نیست، شیخ علیمراد به چه مناسبت چنین نکته نادرست و غیر واقعی را بیان کرده و شعری را که خود از ابتدا به درستی و صحت سروده و خوانده، تغییر نام داده است. زیرا، ناصرخان طاهری در جنگ گجستان حضور نداشت که شروع کننده آن باشد و این بیت، مصداق پیدا کند:

نورافکن کار ای کینه، جت وو بلندی سیاپور گهت<sup>۳۹</sup> انصاری، تنگ بوندی<sup>۴۰</sup>

شب قبل از درگیری گجستان، نظامیان برای محافظت و امنیت اردوگاه خویش، از نورافکن استفاده می‌کردند، تا روشنایی هوا و دید مناسب، موجب غافل‌گیری آن‌ها و شبیخون عشایر نشود. روز درگیری، نیز چند هواپیمای جنگی در آسمان ظاهر شده، اما به دلیل دستگیری بی‌سیم‌چی ستون، زمینه ارتباط و ارسال اطلاعات به خلبانان میسر نشد. مقصود شاعر از انصاری در مصرع دوم، کردی انصاری است:

هشتا جت کار ایکینه من سر گجهسون سیاپور گهت انصاری بی سیم بهسون<sup>۴۱</sup>

عشایر واقف بودند که بی‌سیم ستون نظامی برای ارسال اخبار موثر است، اما این که تلاش نمایند از همان ابتدا مسئول آن را از بین ببرند یا اسیر نمایند و یا دستگاه را از کار بیندازند، برنامه‌ریزی مشخصی نکرده بودند. بر حسب اتفاق، دو تن از جنگجویان عشایر - گشتاسب خرمی و ملا ملی بهروزی - جمعی از نظامیان را که مشغول تنظیم بی‌سیم بودند، زیر تیر گرفته و پراکنده نمودند. ساعاتی بعد، یکی از آن‌ها به اسارت درآمد که معلوم شد، «متصدی بی‌سیم ستون» نظامی

37 . Mamayasan bong izane aghhey merayi / ta te bey tuba keni vey rah nayayi

38 . Naser xan mene gojehsun janga seru ke / panahi qoranala bey xan deru ke

ناصرخان در گجستان جنگ را شروع کرد / پناهی قرآن خوردن با خان را دروغ کرد

۳۹ . در تلفظ مرسوم محلی، واژه «گفت» هم به صورت گفت و هم «گهت، گف و گه» بیان می‌شود.

40 . Nurafkan kar ikene jet vow bolandi / seyapur goht ansari tanga bovandi

نورافکن جدا کار می‌کند و جت از بلندی / سیاهپور گفت انصاری، تنگ را ببندید

41 . Hasta jet kar ikene mene sare gojehsun / seyapur goht ansari bisima behsun

هشت تا جت کار می‌کند در سر گجستان / سیاهپور گفت انصاری بی سیم را بستان

است. وی، استوار علی پور نام داشت که سپهبد آریانا درباره او می نویسد:

...خیانت عنصر ناپاکی به نام استوار علی پور... این حادثه شوم [هزیمت نظامیان در گجستان] را مسلم کرد. این استوار خائن که از عناصر محلی و با اشرار همدست بود، شبانه... با پیک اشرار تماس گرفته و آنها را در جریان وضعیت قرار می دهد و با رد و بدل شدن نخستین تیرها، دستگاه بی سیم را رها کرده و به طرف اشرار فراری می شود و در نتیجه از اولین دقایق زد و خورد فرمانده ستون اصلی و نیرو از سرنوشت این ستون فرعی بی اطلاع می ماند.<sup>۴۲</sup>

طبق گفته محلیان، استوار علی پور از کازرونی های فارس بود و ساعت ها در نزد عشایر نگه داشته شد و هر چه اصرار می نمود که یکی از عشایر تیری به انگشت او بزند تا با نشان دادن آن از محاکمه و بازخواست معاف گردد، کسی حاضر به این کار نشد. بالاخره، عصر روز اول درگیری، چند تن از عشایر به دستور ملاغلامحسین فرمانده خویش، استوار علی پور و چند نظامی دیگر را همراهی نموده و از معرکه جنگ خارج و به سوی مقر اردوگاه اصلی ستون در روستای نوگک ممسنی روانه کردند.

سیاپور بنگ ایزنه بی سیم پکھسه      چپون لک ایزنه، گله شخهسه<sup>۴۳</sup>

سیاپور و که بالی، غشن و تنگل      ای عده کرمونشهی، نیگره لنگر<sup>۴۴</sup>

منظور شاعر از عده کرمانشاهی، نظامیان ستون بوده، که از ابواب جمعی هنگ ۲۰ کرمانشاه بودند و در اثر حملات عشایر صدمات فراوان دیده و نتوانستند خود را حفاظت نمایند و به امنیت آرامش رسند.

سیاپور بنگ ایزنه، کردی و ترکی      ای هنگ سلحشور کردینه گرگی<sup>۴۵</sup>

سیاهپور دو تن از جنگجویان مشهور نبرد گجستان به نام های گردی (انصاری) و ترکی (پیرایش) را صدا زد که هنگ سروان سلحشور را گرگی کرده، و لت و پار نموده اند. برای هنگ سلحشور - که تا حدودی ایهام دارد - دو مفهوم دیگر متصور است: یکی؛ هنگ معروف سلحشور در دوره رضاشاه، که ممکن است مد نظر شاعر بوده. دو دیگر؛ نظامیان هنگ ۲۰ کرمانشاه که شاید از دید شاعر

۴۲. آریانا، ص ۱۲۱.

43 . seyâpur bong izane bisim pekehse / čepuna lek izane, gala šexehse

سیاهپور بانگ می زند که بی سیم پکیده است / چوپان را چرت می زند و گله اش شخیده است

44 . seyâpur va koh bâley, Gešen va tangal / I edey kermunšahi, niğere langar

سیاهپور در کوه بالای و قشون در تنگه است / این عده کرمانشاهی، لنگر نمی گیرد

45 . seyâpur bong izane kordiLo\_torki / I hange salahšura kerdine gorgi

سیاهپور بانگ می زند، کردی و ترکی / این هنگ سلحشور را کرده اید گرگی



اشخاص سلحشوری محسوب شده باشند:

سیاپور بُنگ ایزنه، مارل برهنه      اُفتینه من ستون چی گرگ گسنه<sup>۴۶</sup>

مقصود از مارهای برهنه، جنگجویان عشایر است که ستون نظامی را قلع و قمع می‌کردند.

یه ستون کرمونشهی پی ره گلاکه      سیاپور گهت انصاری ده صُب پاکه<sup>۴۷</sup>

چون نظامیان مهاجم از هنگ ۲۰ کرمانشاه بودند، شاعر آن‌ها را کرمانشاهی خطاب کرده است.

گلاک، نام ناحیه‌ای از منطقه جلیل بویراحمد در نزدیکی گجستان است.

جنگ اومه من بهمنی سینه بر آفتو      سیاپور گهت انصاری مل نخرن او<sup>۴۸</sup>

اصطلاح «مَل نَخْرَن او» (مَهَل و مگذار آب بخورند)، ترکیبی کنایی است از فرصت ندادن به طرف مقابل. یعنی چنان عرصه را بر آن‌ها تنگ نمایید که حتی فرصت آب خوردن نیابند و در کوتاه‌ترین زمان تسلیم شوند. شاعر با استفاده از این ترکیب کنایی، قصد جنگجویان عشایر را در هزیمت سریع نظامیان بیان می‌کند. در این جا، اغراق و مبالغه مستعار شاعرانه در اوج ادبی و زبانی به کار رفته است:

سیاپور خَرده قسم، قد نیکم واز      وَسَط رَنگ بزَنیم و خون سرباز<sup>۴۹</sup>

در این بیت، شاعر نیز همانند بیت قبل از مبالغه و تشبیه استفاده کرده و در مصرع دوم - به ضرورت شعری - موضوعی که واقعیت تاریخی ندارد را از زبان یکی از قهرمانان اشعار خویش بیان می‌دارد. سرباز در اشعار محلی به معنای مطلق نظامی است، نه جمعی که بالضروره بایستی وارد خدمت نظام شوند.

در جنگ گجستان، سه تن از جنگجویان طایفه انصاری ممسنی حضور فعال داشتند. نام این سه تن در اشعار شاعران محلی مذکور است. یکی از آن‌ها، کردی انصاری است. علاوه بر ابیاتی که پیش از این ارایه شد و گه گاه نام وی در کنار سیاهپور آمده بود، در بیت زیر به طور مشخص شیخ علیمراد نام او را بیان کرده‌است:

46 . seyâpur bong izane, mârale berehna / ofteyne mene setun çi gorge gosna

سیاهپور بانگ می‌زند مارهای برهنه / افتاده اید در ستون [نظامی] هم چون گرگ گرسنه

47 . ya setun kermunšahi pey rah gelake / seyâpur go(ft) da sobe pâke

یک ستون کرمانشاهی پایین راه گلاک است / سیاهپور گفت انصاری دیگر صبح پاک است

48 . jang uma men bahmani siney baraftow / seyâpur goht ansâri mal naxaren aow

جنگ آمده درقسمت برآفتاب بهمنی / سیاهپور به انصاری گفت: فرصت هیچ عکس‌العملی به نظامیان ندهید

49 . seyâpur kharde qasam, qay nikenom vâz / vasata rang bezanim va xune sarbâz

سیاهپور قسم خورده که [تا نظامیان را سرکوب نکنیم] قدم را باز نمی‌کنم / تفتنگ وسط را رنگ بزَنیم به خون سرباز

کی کردی لُوشْت ایزنه می گرگ لُو زار چون توال میش و غوچ زیش و دیوار<sup>۵۰</sup>  
عبدالمحمد (عبدی) انصاری، یکی دیگر از جنگجویان جوان و نامی عشایر در نبرد گجستان  
بود. شاعر در توصیف وی می گوید:

تاک و پوک برنو بلند زیش و ریشه قسم خرده عبدممد نیلم یکیشه<sup>۵۱</sup>

برادر عبدالمحمد به نام محمدحسن - که اکنون زنده است - از جمله جنگجویان نبرد گجستان  
بود که نامش در اشعار آمده است. در بیت زیر، نام او و برادرش به عنوان مبارزانی که به نوبت و  
«گاه گاه» نظامیان را زیر تیر می گرفتند، قلمداد شده است.

گه زیه ممیسَن، گه داش و عبدی ستون کردیم توم بین د بردی<sup>۵۲</sup>

محمدحسن و عبدی فرزندان «محمد امین» انصاری بودند. پدرشان لکنت زبان داشت و به  
همین دلیل به «محمد امین لال» مشهور بود. شاعر در چند بیت، بدون ذکر نام دو برادر، تنها با  
عنوان کُر (پسر) محمد امین به توصیف آنان پرداخته است:

داغ (دای) و دَهس برنو بلند کُر میمین لال لَهشَل جَم بزنین مَل نَخَرش دال<sup>۵۳</sup>

انصاری کر میمین، درویش حسابی سر ورکش برد بهمنی، بین جر چه وابی<sup>۵۴</sup>  
در بیتی دیگر، شیخ علیمراد به نقل از انصاری نام بیان می کند: با وجودی که، تعداد زیادی  
سروان و سرهنگ وارد ناحیه بهمنی شده و به عشایر منطقه هجوم آورده اند، ترسی به دل راه  
نمی دهیم و با آن ها می جنگیم. زیرا، مایه ننگ است که مقابل شان نایستیم و مبارزه و مقاومت  
نکنیم.

پای برد بهمنی، سروان و سرهنگ انصاری گهت ار میریب کورم کنه نیرم زر ای ننگ<sup>۵۵</sup>  
علاوه بر انصاری ها، شاعران گمنام محلی به چند تن دیگر از مبارزان معروف نبرد گجستان

50 . key kordi lušt izane mey gorge lowzâr / čun tavâle miš.o.yuč zayeš va divâr

کی کردی مثل گرگ منطقه لوزار [به نظامیان] یورش می برد، و آنها را چون دسته میش و قوچ کوهی به دیوار زده است.

51 . tak.o.puk bernow boland zayeš va riša / qasam xarde abdemamađ nilom yakiša

صدای شلیک برنو بلند [نظامیان] را به ریشه رانده است / عبدمحمد قسم خورده که یک تن از آنها را زنده نمی گذارم.

52 . gey zaye mamayasan, gey dâš va abdi / setuna kerdim tamum beyne de bardî

گاه محمد حسن می زد، گه تفنگ را می داد به عبدی / ستون را تمام کردیم بین دو بردی (سنگی).

53 . daG(day) vadahs bernow boland, kere mayamin lâl / la(h)šala jam bezanin mal naxareš dâl

داد از دست برنو بلند و پسر محمد امین لال / لش ها را جمع کنید و مگذارید که دال آنها را بخورد.

54 . ansârî kere mayamin, darviš hesâbi / sar varkaš bard.e\_ bahmani bin jar če vâbi

انصاری پسر محمد امین، درویش واقعی است / سر برکش منطقه بهمنی ببین جنگ چه شده است.

55 . pâyê barde bahmani sarvân.o sarhang / ar mireyb kurom kene niram zer.i nang

پای سنگ بهمنی، سروان و سرهنگ سنگر گرفته / انصاری گفت: اگر امیر ایوب کورم کند، زیر این بار ننگ نمی روم.

– خاصه حسنقلی فرخی و غلامحسن محمدی – اشارت نموده و نقش برجسته آنان را به تصویر کشیده‌اند:

داغ(دای) وَ دَهِسِ حَسَنقَلی، پسر علی باز      من گَجْهَسُون کُشته بی یَه گُروهان سرباز<sup>۵۶</sup>  
شَق پَی غَلومَسَن مَزار زَریره      گور خُونی بَرَد بهمنی مال جَلیله<sup>۵۷</sup>

بیت بالا یکی از زیباترین ابیاتی است که شاعر اوج تخیل خود را در تشبیهی عالی به رخ کشیده است. مشهور است که کف پاهای بلند و قوی غلامحسن محمدی – که خود بسیار تنومند و قوی هیكل بود – دارای شکاف‌ها و چاک‌هایی بود. شاعر، شق پای او را به مزاری تشبیه کرده که می‌توانست جای جسد یک نظامی باشد.

در مصرع دوم، به نکته مهمی اشاره شده که بیانگر برجستگی و تأثیر وافر افراد طایفه جلیل در جنگ گجستان است. در واقع جنگ گجستان، به رغم حضور تعداد زیادی از طوایف مختلف – از جمله آقای‌های بابکانی، انصاری و تامرادی – به دلیل مشارکت جمع زیادی از افراد طایفه جلیل، منسوب به جلیل گردید و شاعر در این جا تأکید دارد، اسلحه‌های بر جای مانده نظامیان «مال» طایفه جلیل است. شیخ علیمراد، در بیتی دیگر، بویراحمدی‌ها را خطاب قرار می‌دهد که «جمع» گردند و در منطقه بهمنی و سرتنگ گجستان، اسلحه نظامیان را بستانند:

جنگ اومَه من بهمنی سرتنگ گَجْهَسُون      بَیرمَد جَم وایتون، اسلَحَه بهسُون<sup>۵۸</sup>

آخرین بیتی که به نقل از شیخ علیمراد در دست است، مربوط به مصالحه و میانجی‌گری یک پیرمرد انصاری – به نام کربلایی غلام – است که به جنگجویان بویراحمد و ممسنی «التماس» می‌کند «دیگر جنگ را تمام کنید، چون ستون نظامی ۲۰ کرمانشاه رو به اتمام است و کسی بر جای نمانده است.» این بیت نیز از تخیل شاعر منشأ گرفته و واقعیت عینی ندارد.

کَل غلوم کرد التماس غشن وَریسی      ای عده کرمونشهی وَ جاش دَنیسی<sup>۵۹</sup>

56 . day(day) va dhasa hasanqeli, pesar.e alibâz / men gojhesun košta bi ya goruhâne sarbâz

داغ یا دای از دست حسنقلی پسر علی باز / که در گجستان یک گروهان سرباز را کشته بود.

57 . šaqe pey yolumasan mazâre zarire / gur xuney bard.e bahmani male jalile

شق پای غلامحسن مزار زریر است / گورخانه سنگ بهمنی، مال طایفه جلیل است

58 . jang uma mene bahmani sare tange gojehsun / beyrama6 jam vâbeytun aslaha behsun

جنگ آمد در بهمنی سرتنگ گجستان / بویراحمد جمع بشوید و اسلحه بستانید

59 . kalxelum kerd eltemâs yešen varisi / i edey kermunšahi va jâš da nisi

کربلایی غلام التماس کرد، قشون بلند شوید / این عده کرمانشاهی، قلع و قمع شده و بر جایش دیگر کسی نیست.

#### ۴. سروده‌های شاعران گمنام در توصیف جنگجویان نبرد گجستان

در وصف برخی از مبارزان نبرد گجستان - خاصه ملا غلامحسین سیاهپور - ابیات دیگری سروده و نقل شده، که متأسفانه شاعر یا شاعران آن ناشناس مانده‌اند. از جمله:

جَرِ وَايِي مِّنْ بَهْمَنِ، دِينَ كَرِ اَوْلَه  
سیاهپور جنگ ایکنه می صوله دوله<sup>۶۰</sup>  
سیاپور بیرمیی خوش بهزه خان بی  
توپخونه من بهمنی و دَهشش بی امان بی<sup>۶۱</sup>  
دوره دین و هم خه، کونی خیانه  
سیاپور خوش بُرده بی توپ سپانه<sup>۶۲</sup>  
غلو مسن پا شق شقی، میری نباتی  
سربازل کشته بی من مله چاتی<sup>۶۳</sup>

منوچهر لمعه، شعر فوق را در سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵ ضبط کرده، اما به جای اسم غلامحسین - به اشتباه - محمدحسن گذاشته و در ترجمه آن به خطا رفته است.<sup>۶۴</sup> علاوه بر این ابیات، خواننده‌های محلی - از جمله فردی به نام علی‌بابا گودرزی ممسنی - در نوار صوتی که بیش از دو دهه پیش منتشر کرده، اشعاری در توصیف جنگ گجستان و جنگجویان عشایری و نظامی آن خوانده است. سراینده این اشعار معلوم نیست و البته برخی ابیات شیخ علیمراد را تغییر و تحریف نموده‌اند. نویسندگان نظیر سید ساعد حسینی و سیمین طاهری، بیشتر اشعار نوار صوتی را نقل کرده‌اند.<sup>۶۵</sup>

نورمحمد مجیدی نیز با استفاده از اشعار شیخ علیمراد و نوار صوتی علی‌بابا گودرزی - که غالباً با تحریف و تغییر همراه است - خود ابیات دیگری گردآوری کرده و به احتمال به دلخواه خویش، کلماتی را کم و زیاد کرده است.<sup>۶۶</sup> هر چند زحمات نویسندگان محلی قابل تمجید است، اما بایستی با دقت و وسواس محققانه، اشعار ضبط شده را استناد و استفاده کرد. در این مقاله، به دلیل نبود

۶۰. جنگ اتفاق افتاد در بهمنی، قسمت گر آبله / سیاهپور جنگ می کند مثل صولت الدوله

61. Seyapur beyramayi xos bahza xan bi / tupxune men bahmani va dashes bi aman bi

سیاهپور بویراحمدی، خودش بهتر از خان بود / توپخانه نظامیان در بهمنی از دست او بی امان بود

حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۴۱ / سیمین طاهری، فرهنگ عامیانه مردم کهگیلویه و بویراحمد

(تهران: ساورز، ۱۳۸۴)، ص ۲۴۹.

62. Doraye din va ham xa kuni xoyana / seyapur xos borda bi tupe sepana

دوره دین به هم خورده، کو خدا را؟ / سیاهپور خودش توپ سپاه را به غنیمت برده بود (نک: حسین، همان، ۱۴۱)

63. Xelumasan\_e pa saq saqi mirey nabati / sarbazala kosta bi mene mela cati

غلامحسین پا شق شقی، شوهر نباتی / سربازها را کشته بود در مله چاتی

۶۴. لمعه، همان، ص ۶۵

۶۵. نک: حسینی، همان، ص ۱۴۴ - ۱۴۰ / طاهری، همان، ص ۲۵۱ - ۲۴۹.

۶۶. نک: مجیدی، همان، ۷۰۵ - ۷۰۳.

اعتماد به صحت و اصالت اشعار مضبوط در کتاب مجیدی، از آن‌ها استفاده نشده است.

### ۵. اشعار شیخ علیمراد در وصف عبدالله‌خان ضرغامپور

عبدالله‌خان با وجودی که قصد مخالفت با لویج انقلاب سفید و اصلاحات ارضی را نداشت، بالاچار از منطقه به تهران اعزام گردید و مدت یک‌ماه در پایتخت توقف نمود. سپس با مشاهده اوضاع نابسامان مرکز و مشورت با برخی خوانین و سیاسیون از تهران خارج شد و در بویراحمد با مشارکت و حمایت بزرگان منطقه اجتماعی تشکیل داد.<sup>۶۷</sup> قبل از این که، نتیجه تجمع بویراحمدی‌ها اعلان و آشکار گردد، حکومت پهلوی به بمباران محل گردهمایی آنان پرداخت و خود آغازگر جنگ شد. عبدالله‌خان که به طور سنتی خان بویراحمد سفلی بود، به دلیل اختلافات قومی و عدم اقتدار و اهمیت پیشین نتوانست جای پای محکمی در حوزه استحفاظی خود بیابد و خیلی زود رانده شد و به بویراحمد علیا - و ناحیه کی خورشید برومند دامادش - پناهنده گردید. از اوایل فروردین تا اوایل خرداد ۱۳۴۲، خود و خانواده‌اش در تنگ تامرادی و در کنف حمایت کی خورشید برومند بودند و چون کی خورشید پس از اعلامیه شماره ۱۷ ارتش - که به همه عفو داده بودند جز تعداد اندک - به دولت حاضر گشت، از آن‌جا خارج شدند. حدود دو هفته از تنگ تامرادی بیرون رفته بود، که به دست یکی از نوکران سابقش - که اکنون مأمور نفوذی دولت و ملاولی پناهی شده بود - کشته شد. ملاولی پناهی از اوان جوانی محرم و خویشاوند پدر عبدالله‌خان - به نام شکرالله‌خان - شده بود و عمه عبدالله‌خان را به زنی گرفته بود. با فوت آن زن، یکی دیگر از عمه‌های عبدالله‌خان را تزویج کرد. وی در جنگ تنگ تامرادی شرکت داشت، اما چون خوانین بویراحمد - از جمله پدرزنش شکرالله‌خان - را رضاشاه تبعید و اعدام کرد، در خدمت نظامیان پهلوی اول قرار گرفت و به عنوان چریک محلی (سیاره) به تعقیب یاغیان و معارضان حکومت رضاشاه پرداخت. با سقوط رضاشاه، او و سیاره‌های تحت امرش، به شهرک تل خسرو حمله کردند و صدمات و خسارات فراوان به خانه‌های مسکونی و دولتی وارد آوردند.<sup>۶۸</sup> ملاولی پناهی، به محض ورود عبدالله‌خان به منطقه - در سال ۱۳۲۱ - به خدمت وی درآمد و عبدالله‌خان به حمایت و همفکری او، قدرت فزاینده یافت و بدان متکی و مغرور گشت. با شکست سنگین عبدالله‌خان و ملاولی در سال ۱۳۲۳ ایلخانی عبدالله‌خان محقق نشد، ولی

۶۷ نک: تقوی مقدم، همان، ۴۸۲ - ۴۸۱.

۶۸ نک: عطا طاهری، کوچ کوچ (تهران: سخن، ۱۳۸۸)، ص ۹۰ - ۸۸.

قدرت و توان هر دو تن تا سال‌های آغازین دهه چهل همسان و همبسته بود. به رغم اتحاد و اتصال طولانی این دو، ملاولی در قیام بویراحمدی‌ها شرکت نکرد و خیلی زود به حکومتیان پیوست و در سرکوب عشایر همکار آنان شد. در نتیجه بندوق بست ملاولی و دولتیان، توطئه قتل عبدالله‌خان محقق شد. البته، پیش از ترور عبدالله‌خان، برخی افراد توطئه مزبور را کشف و به عبدالله‌خان گوشزد نمودند.<sup>۶۹</sup> اما به نظر می‌رسد، عبدالله‌خان هنوز ملاولی پناهی را موتمن خویش می‌شمرد و بر دیگران ترجیح می‌داد. با وجود این، عالم سیاست و قدرت مثل همیشه به شیوه خاص خود می‌چرخید و همان گونه که برای عبدالله‌خان، کشتن برادر توجیه پذیر و آسان بود، برای ملاولی - محرم و خویش جدا ناپذیر عبدالله‌خان - قتل او نیز موجه و عادی می‌نمود. بدین ترتیب عبدالله‌خان در سحرگاه ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ کشته شد. اشعار شیخ علیمراد درباره عبدالله‌خان، در حقیقت مرثیه‌هایی است در قتل او. شاعر، ابتدا به مذمت ملاولی پناهی می‌پردازد، سپس از زبان عبدالله‌خان نکاتی را به فرزندان، خویشان و بویراحمدی‌ها متذکر می‌گردد.

«قرآنلِ ملاولی خاطر جَمَمِ که علی کور غُلوملی بی کس زَنَمِ که»<sup>۷۰</sup>

شیخ علیمراد در بیت بالا، هم به سوگندها و تعهدات ملا ولی در قبال عبدالله‌خان اشارت دارد و هم به تنهایی و بی‌کسی عبدالله‌خان پرداخته است. پیشتر بیت دیگری از شیخ علیمراد نقل شد که در آن به سوگند خوردن ملا ولی و پیمانش با عبدالله‌خان اشاره رفته بود.

سیاپور من بهمنی جنگ شرو که پناهی قرآنلِ بی خان درو که

شیخ علیمراد به دلیل اقدامات و نقش ملا ولی پناهی در سرکوب قیام بویراحمدی‌ها و همراهی با حکومت پهلوی، معتقد است او بویراحمد را به آتش کشید.

کُشتنه فاطمینه، سروان صلاحی تش نه‌ها زِ بیرمَد ولی پناهی<sup>۷۱</sup>

در بیتی دیگر، شاعر از زبان عبدالله‌خان نقل می‌کند که، سال‌ها «کوه به کوه» گشتم و مبارزه کردم و هیچ کس مرا نکشت. اما، اکنون سر «تنگ سَبُو» (ساپور = شاپور) کشته شدم. در واقع شاعر به محل قتل عبدالله‌خان اشاره دارد:

۶۹. حسینی، گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران، ص ۱۲۱ / تقوی مقدم، ص ۵۱۱ / الله‌بخش آذربینوند، تحولات سیاسی

کشور و جنگ گجستان (یاسوج: چویل، ۱۳۸۴)، ص ۴۷۸.

70. Qoranale mela vali xater jamom ke / ali kur Xelumali bi kas zanom ke

قرآن خوردن ملا ولی خاطر جمعم کرد / علی کور فرزند غلامعلی بی کس زَنَمِ کرد

71. Kostene fatemina, sarvan salahi / tas neha zer\_e beyramay vali panahi

کشته اند فاطمی و سروان صلاحی را / آتش نهاد زیر بویراحمد ولی پناهی

هر چه گشتم کوه و که هیشکس نکشتم اوممه سر تنگ سپو، تیر خه و پشتم<sup>۷۲</sup>  
چون جسد عبدالله‌خان چند ساعت در قتلگاه مانده و بعد به دست نظامیان افتاده، شاعر می‌گوید:

کاغذی بنویسم شه‌باز نابون لشم گرما گرو دلی بیابون<sup>۷۳</sup>  
پس از آنکه علی غلامعلی، عبدالله‌خان را کشت، فوراً به پاسگاه تمبی چرام، رفت و خبر قتل را اعلان داشت. نیروهای نظامی با دیدن جسد بی جان عبدالله‌خان، از آن عکس گرفتند و با خود به دهدشت و بهبهان بردند. جسد عبدالله‌خان تا سه روز در فلکه شهر بهبهان - که از آن پس به نام عبدالله‌خان شهرت یافت - بر دار بود و سپس به خاک سپرده شد.<sup>۷۴</sup>

شیخ علیمراد در توصیف وقایع فوق، اشعار زیر را سرود و موجب ماندگاری واقعه در ذهن و زبان عامه شد:

کی دپیه ماشین بیا سر تنگ گونه بیرمد واجور کنی کو خانتونه<sup>۷۵</sup>  
وی در ادامه بویراحمدی‌ها را به زاری و شیون فرا می‌خواند، چون «خان» کشته شده است. این خبر را اسب سیاه‌خان با شپه‌های خود اعلان داشته است:

سه پلم شهنی زنه بینگر چه وابی بیرمد شیون کنی خان کشته وابی<sup>۷۶</sup>  
چون جسد عبدالله‌خان چند روز در فلکه شهر بهبهان بر دار بود، شاعر از تنهایی و بی‌کسی وی سخن می‌راند و حال و مقال او را در بیت زیر منعکس می‌کند.

کاغذی بنویسم، ناصر هم بخونش لشم سر فلکه کس نی پشورش<sup>۷۷</sup>  
عبدالله‌خان که به گفته شاعر از این وضعیت شگفت - و آنچه که بر سر او آمده - ناراحت و

72 . Harce gastom koh va koh hiskas nakostom / oumame sar tang.e sapu, tir xa va postom

هر چه گشتم کوه به کوه، هیچ کس نکشتم / آدمم سر تنگ سپو، تیر خورد به پشتم

73 . kaXezi benevisom sahbaze nayun / lasema garma gero deli beyabun

کاغذی بنویسم به شه‌باز نادان / لشم را گرما گرفت در دل بیابان

۷۴ . نک: آریانا، همان، ص ۲۴۱ - ۲۳۱.

75 . Ki diye masin beya sar tang.e guna / beyramay vajur keni ku xanetuna

کی دیده ماشین بیاید سر تنگ گونه / بویراحمد جستجو کنید کو خانتان را؟

76 . Sehpalom sehney zane bengar ce vabi / beyramay sivan keni xan kosta vabi

اسب سیاهم شپه می‌زند، بنگرید چه شده است؟ / بویراحمد شیون کنید خان کشته شده است.

77 . kaXezi benevisom naser ham bexunesh / lasema sar falaka kas ni besures

کاغذی بنویسم، ناصر هم بخوانش / لشم را سر فلکه کس نیست شستشو کند

غمگین است، از بویراحمدی‌ها می‌خواهد که «سر تنگ تکو» (تکاب = تک آب) سنگر بزنند و طیاره‌های نظامی را سرنگون کنند و جسد او را از خاک بیرون بیاورند و به موطن خویش منتقل نمایند:

بیرمَد سر تنگ تَکو<sup>۷۸</sup>، سنگر وَرارین بزئید طیارَنَه، لَشِمَ درارین<sup>۷۹</sup>

شیخ علیمراد نامیدی و نگرانی عبدالله‌خان را در بیت زیر انعکاس داده، که نوعی عصبانیت و تحریک حمیت قومی در آن هویداست.

بیرمد بی صفتین غیرت نیارین بهبهون شم بزئیت لشم درارین<sup>۸۰</sup>

گویا عبدالله‌خان از آن‌چه برای او رخ داده، نادم و نالان است و زبان گله را به سمت بویراحمدی‌ها می‌چرخاند و تقصیر را بر گردن آنان می‌گذارد.

هرچه گهتوم بیرمد وم نگروتیت گوش لشم سر گل کشی ماشین زره پوش<sup>۸۱</sup>

شیخ علیمراد در بیتی دیگر اعتقاد دارد، پس از قتل عبدالله‌خان، نظام «خانی» برافتاد. این نکته نیز با واقعیت همساز نیست. زیرا، حکومت پهلوی علی‌رغم ادعای «الغای رژیم ارباب رعیتی» در صدد حذف کامل نظام خانی برنیامد و در کهگیلویه و بویراحمد، خوانینی که در قیام عشایر شرکت نکرده بودند، همچنان اسم و رسم خانی خود را حفظ نمودند و حکومت رسمیت و قدرت آن‌ها را - زیر لوای خود - پذیرفت.

زین طلا، من زین طلا رکاب کوتاه بیه کشتن ضرغام پور، خانی ورافتا<sup>۸۲</sup>

## ۶. اشعار شیخ علیمراد دربارهٔ ناصرخان طاهری

ناصرخان طاهری (۱۳۴۳ - ۱۳۰۷) از خوانین بویراحمد علیا. از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ کم کم

۷۸. تلفظ «تکو» قرنیه‌است که در نزد مردم مرسوم است. عطاملک جوینی در قرن هفتم قمری، آنجا که از پیشنهاد اتابک هزار اسب لر به سلطان محمد خوارزمشاه، در مقابله با هجوم مغولان سخن می‌گوید، دقیقاً «تنگ تکو» ضبط کرده است. نک: جوینی، تاریخ جهانگشایی، ج ۲، به اهتمام محمد قزوینی (تهران: بامداد، ۱۳۳۴)، ص ۱۱۳.

79. Beyramay sar tang takow sangar vararin / bezanid tayarana lasma dararin

بویراحمد سر تنگ تکو (تکاب) سنگر برآرید / بزئید طیاره را و لشم را درآورید  
80. beyramaḍ bi safatin, ẓirat nayârin / behbehuna šom bezanit, lašma darârin

بویراحمد بی صفت هستید و غیرت ندارید / بهبهان را شخم بزئید و لشم را درآورید  
81. harĉe go(h)tom beyramaḍ, vam nagerotit guš / lašma sar gel kaši maši(n) zere(h)puš

هرچه به بویراحمدی‌ها گفتم گوش نگرفتند / تا عاقبت ماشین زره پوش، لشم را سرگل کشید  
82. zin tela, men zin tela, rekâb\_e kutâ / baya koštan\_e zaryâmpur xâni varoftâ

زین طلا، درون زین طلا، رکاب کوتاه / بعد از کشتن ضرغام پور خانی برافتاد



نظامیان حکومت در مناطق عشایری نفوذ پیدا کردند و ناصرخان طاهری با چند وصلت سیاسی، اهمیت و اقتدار بیشتری کسب کرد. حمایت و همکاری طوایف جلیل و آقایی‌های بابکانی از ناصرخان، بر قدرت او افزود. در دوره دکتر محمد مصدق - ناصرخان جوان از شاه حمایت کرد. او از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ که جزو قیام کنندگان عشایر قرار گرفت، روابط مناسب و دوستانه‌اش را با حکومت پهلوی حفظ کرد. در قیام بویراحمدی‌ها در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ مشارکت ضمنی نمود و چون حوادث خونین توت نده و گجستان رخ داد، او و تعدادی دیگر از عفو محروم شدند و به ناچار در اواخر تیرماه ۱۳۴۲ تسلیم گشتند.<sup>۸۳</sup> مدتی در تهران و شیراز بازداشت و بازجویی شد و سرانجام در ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۳ اعدام گردید. ناصرخان اندکی پس از قتل عبدالله خان ضرغام پور (۱۸ خرداد ۱۳۴۲) با تعدادی از یارانش در کُمهر (کوه مهر) - حدفاصل اردکان و یاسوج - هدف حمله جمعی از چریک‌های دولتی بویراحمد قرار گرفت و هسته طرفدارانش متلاشی شد. هر چند او توانست با چابکی و جسارت جان به در برد، اما یک ماه بعد مجبور به تسلیم شد و از بویراحمد به شیراز و تهران اعزام گردید. درباره وی، اشعار زیادی سروده نشده و یا اگر سروده‌اند، ثبت و ضبط نگشته و در یادها نمانده است. چند بیت زیر را شیخ علیمراد در وصف او سروده و خوانده است:

زرین تاج مین نیم دری، حنا تر ایکه ناصرخان مین چم خلیج چون شیر جر ایکه<sup>۸۴</sup>  
 زرین تاج همسر ناصرخان طاهری و دختر حسینقلی خان رستم ممسنی بود. مصرع دوم بیت اشاره به درگیری چریک‌های طایفه تیر تاجی بویراحمد با ناصرخان و همراهانش در «جو خله» (یا چم خلیج) کمهر دارد، که موجب قتل سه نفر از یاران ناصرخان - به اسامی عیدی پاکباز، سید محمد صالح و شیخ محمد صادق - گردید.

زرین تاج بُنگ ایزنه ناصر کی باشه اِسْمِیلِ مظفری و حَییرِ کَکاشِه<sup>۸۵</sup>  
 ناصرخان کَمَر زری، زَناره قِیطون ستون دایه شِکس تا سر بند زیتون<sup>۸۶</sup>

۸۳. تقوی مقدم، ص ۴۳۰ - ۴۲۸ و ۴۲۷؛ علی بلوکباشی، «بویراحمدی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳ (تهران: دایره‌المعارف

بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳)، ذیل «بویراحمدی».

84 . Zarintaj mene nim dari, hena tar ike / naser xan mene cam xalaj cun sir jar ike

زرین تاج درون نیم دری حنا تر می‌کرد / ناصرخان در چم خلیج چون شیر جر می‌کرد

85 . Zarintaj bong izane naser ki base / esmeyle mezafari\_o\_heyar kakase

زرین تاج بانگ می‌زند، چه کسی همراه ناصره؟ / اسماعیل مظفری و حیدر برادر او، با اویند

86 . Naser xan kamar zari, zenara qeytun / setuna daye sekas ta sarband\_e zeytun

ناصرخان کمر زری، زَناره قِیطان / ستون را شکست داده تا سربند زیدون

شاعر در بیت بالا می‌خواهد ناصرخان را در نگاهی اسطوره‌ای در زیبایی و شجاعت و مقابله با نظامیان نشان دهد.

### ۷. اشعاری به گویش محلی سرخی در بارهٔ قیام

در میان اشعار برجای مانده، بیت‌هایی به گویش محلی سرخی دربارهٔ آن بخش از قیام که تحت فرماندهی حبیب‌الله شهبازی بوده، برجای مانده است که مصرع‌ها ذیل یکدیگر و ترجمه آنها در برابر هر مصرع آمده است:

|                        |  |
|------------------------|--|
| مصرع‌ها                | ترجمه  |
| دعوا شده که شُرغون     | در کوه شرغان جنگ و دعوا شده است                  |
| سروان اُوَمَد دارنگون  | سروان آمد دارنگان                                |
| زیر درخت گردون         | زیر درخت گردویی                                  |
| حبیب می‌داد فُرُون     | حبیب شهبازی را به قرآن سوگند می‌داد              |
| خوردن چاهی و نوئم      | چاهی و نانم را خوردند؛ یعنی نان و نمکم را خوردند |
| شدن قَتَالِ جونم       | و قاتل جانم شدند                                 |
| آرمون، آرمون، آرمونم   | آه، آه، آه                                       |
| اجل نداد امونم         | اجل امانم نداد                                   |
| یه سال دیه بمونم       | یک سال دیگر بمانم                                |
| شیراز کنم سامونم       | و شیراز را تسخیر نمایم                           |
| بی بی بانو، تو باغ بید | بی بی بانو [همسر شهبازی] داخل باغ بود            |
| جیگر سنگ سیش داغ بی    | انچنان پریشان بود که جگر سنگ برایش داغ بود       |
| اخبار بدین دارنگون     | به [شهبازی] در دارنگون خبر بدهید                 |
| رچی کِردِن ویرون       | که روستای ریچی را ویران کردند                    |
| تیمسار اشکان و قشونش   | تیمسار اشکان و قشون وی                           |
| آئیش زدن به جونش       | به جان وی [شهبازی] آتش زدند                      |
| تیمسارل بهایی          | تیمسارهای بهایی                                  |
| کِردِن حبیب یاغی       | حبیب را یاغی کردند                               |
| آرمون، آرمون، آرمونم   | آه، آه، آه                                       |
| سی طیفهٔ ویلونم        | برای طایفه آواره‌ام                              |
| عبداله خان بیارین      | عبداله خان [پسرم] را بیاورید                     |

|                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| و قلعه‌ام را به دستش بسپارید        | قَعْلَمُ دَسْشِ سِپَارِینِ      |
| این قلعه و این خانه                 | ای قَعْلَه و ای خُونَه          |
| بعد از من خودتان دانید              | بَعْدُ مَوْ هِر چِه دُونِینِ    |
| مردم، من آدم بدی نبودم              | مِلْت مَوْ بَدِ نَبُودَم        |
| سالار طایفه بودم                    | سَالَار طَیْفَه بُودَم          |
| ژاندارم‌ها یاغی ام کردند            | ژَانْدَار کِرْدَمَه یَاغِی      |
| دولت چشم دیدن مرا نداشت             | دَوْلَت نَدِیدَه بُودَم         |
| ای داد، ای داد، دوباره جنگ شد       | ای داد، ای داد، دُوبَارَه       |
| ادارات دولتی را آتش می‌زنم          | تَش می‌زَنَم اِدَارَه           |
| به پاسگاه دادنجان حمله می‌کنم       | حَمْلَه کُنَم دَادَنْجُونِ      |
| ژاندارم‌ها را فراری و آواره می‌سازم | ژَانْدَار کُنَم مَوْ وِیلُونِ   |
| ای داد، ای داد، دوباره جنگ شد       | ای داد، ای داد، دُوبَارَه       |
| طیاره‌ها ی جنگی را با تیر می‌زنم    | تِیر می‌زَنَم طِیَارَه          |
| در پیر بنو اردو می‌زنم              | اَرْدُو زَنَم پِیرِنُو          |
| و دولت را حیران و شگفت زده می‌نمایم | دَوْلَت کُنَم مَوْ حِیْرُونِ    |
| آه، آه، دوباره جنگ شد               | اَرْمُونِ، اَرْمُونِ، دُوبَارَه |
| سواره جنگ می‌کنم                    | جِنْگ می‌کِنَم سِوَارَه         |
| به تنگ بُلُقُو حمله می‌برم          | حَمْلَه بَرَم بُلُقُو           |
| ارتش را آواره می‌کنم                | اَرْتَش کِنَم اَوَارَه          |
| آه، آه، آه                          | اَرْمُونِ، اَرْمُونِ، اَرْمُونِ |
| اجل امانم نداد                      | اَجَل نَدَاد اَمُونِم           |
| که یک سال دیگر بمانم                | یِه سَال دِیَه بُونِم           |
| و شیراز را تسخیر نمایم              | شِیرَاز کِنَم سَامُونِم         |
| ارتش وارد مسقان شد                  | اَرْتَش اُومَد بَه مَسْقُونِ    |
| و تیمسار قرآن به دست گرفته بود      | تِیْمَسَار دَسْشِ بَه قُرُونِ   |
| که شاه، امانت داده است              | شَاه دَادَه اَنْتِ اَمُونِ      |
| بیا به تهران برویم                  | بِیَا بَرِیْم بَه تِهْرُونِ     |
| من مردانه به شیراز رفتم             | شِیرَاز بَشْتَم بَه مَرْدِی     |
| اما، با نامردی به تهرانم بردند      | تِهْرُونِ بُرْدَن نَامَرْدِی    |
| و در قزل قلعه زندانی شدم            | قَزَل قَعْلَه زَنْدُونِی        |

|                      |                      |
|----------------------|----------------------|
| و بالاخره قربانی شدم | آخر شدم قربونی       |
| و بالاخره قربانی شدم | آخر شدم قربونی       |
| آه، آه، آه           | آرمون، آرمون، آرمونم |
| برای طایفه آواره‌ام  | سی طیفه و یلونم      |

## نتیجه‌گیری

دربارهٔ قیام عشایر جنوب، اشعار زیادی سروده شده که برخی به دلیل عدم کتابت و بخشی به خاطر ترس از حکومت، از بین رفته است. این سروده‌ها که غالباً حماسی و متأثر از سبک و سیاق حماسی شاهنامه فردوسی است، به فارسی و گویش لری - در گویش کوهمره سرخی، ممسنی، کهگیلویه و بویراحمد - نشر یا ضبط شده است. مدح و وصف مبارزان عشایر و قیام اصیل آنان، از همان اوان قیام از جانب یک روحانی مخالف حکومت پهلوی - به نام آیت الله نجابت - آغاز شد. حدود سه ماه بعد از قیام و در بحبوحه نبردهای خونین - خاصه جنگ گجستان - یکی از ملایان مکتب‌خانه، مثنوی طویلی به سبک و سیاق شاهنامه سرود و برای بعضی از موجدان نبرد گجستان - به ویژه فرمانده آنان - خواند. هرچند نسخه خطی آن، که به خط شاعر بوده، از بین رفته است، اما ابیات اندکی از آن در اذهان برخی حافظان و علاقه‌مندان ماند و در دو دههٔ اخیر گردآوری شد. علاوه بر این دو، یک شاعر محلی - شیخ علیمراد مرادی - که خواننده‌ای خوش صدا و حماسه سرا بود، چند سال پس از قیام، سروده‌های خود را به گویش لری ضبط و نشر کرد. وی در مدح و منقبت مبارزان عشایر بویراحمد و ممسنی، اشعار خود را با صدای مهیج و موثر خواند و به صورت نوار صوتی منتشر کرد. این اقدام در زمانهٔ پهلوی دوم، روح حماسی و پرشور عامه را در تعارض و تخالف با حکومت، حفظ و حیات می‌بخشید. به جز شاعران شناخته شده مذکور، بعضی سراینده‌گان گمنام و ناشناس به سرودن حماسه نامه در توصیف قیام عشایر و مبارزان آن دست یازیده، و تأثیر خود را بر عامه علاقه‌مند گذاشته‌اند. بی‌تردید، برخی از سروده‌های شاعران شناس و ناشناس درباره قیام عشایر جنوب، از بین رفته و در انتقال سینه به سینه، مخدوش و مکتوم گشته است. با وجود این عارضه طبیعی، سروده‌ها و ابیات موجود، مبین بخشی از واقعیت قیام عشایر است.

## کتابنامه

- آذریبوند، الله بخش. تحولات سیاسی کشور و جنگ گجستان ۱۳۴۲. یاسوج: چویل، ۱۳۸۴.
- آریانا، بهرام. تاریخچه عملیات نظامی جنوب. تهران: چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳.
- ابرلینگ، پیر. کوچ نشینان قشقایی فارس. ترجمه فرهاد طیبی پور، تهران: شیرازه، ۱۳۸۳.
- اسناد نهضت آزادی ایران. ج اول. تهران: چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱.
- اکبری، حامد. رجال بویراحمد. یاسوج: فاطمیه، ۱۳۸۱.
- اکبری، قدرت‌الله. بویر احمد در گذرگاه تاریخ. شیراز: چاپخانه مصطفوی، ۱۳۷۰.
- بلوکباشی، علی. «بویراحمدی». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱۳. تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- ذیل «بویراحمدی».
- بهمن بیگی، محمد. اگر قره‌قاج نبود...، تهران: باغ آیین، ۱۳۷۴.
- \_\_\_\_\_ بخارای من ایل من، تهران: آگاه، ۱۳۶۹.
- بیات، کاوه. نبرد سمیرم. تهران: خجسته، ۱۳۸۹.
- تقوی مقدم، مصطفی. تاریخ سیاسی کهگیلویه. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۷.
- جوینی، عطاملک. تاریخ جهانگشای. ج ۲. به اهتمام محمد قزوینی، تهران: بامداد، ۱۳۳۴.
- حسینی، ساعد. بخشی از شعر، موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد. یاسوج: فاطمیه، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_ گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران. شیراز: نوید، ۱۳۷۳.
- حسینی خواه، سید جمشید. بویراحمد و رستم گاهواره تاریخ. اصفهان: گلها، ۱۳۷۸.
- دستغیب، علی اصغر. خاطرات. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
- دوانی، علی. نهضت روحانیون ایران. ج ۳ و ۴، چاپ دوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- رزمجویی، محمد کرم. نبرد گجستان. تهران: کارنگ، ۱۳۷۸.
- روزنامه اطلاعات. هفتم آذر ماه ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۶۱ و ۲۳ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۰۹۴۹.
- روزنامه پارس. پنجم دی ماه ۱۳۴۱، شماره ۲۶۶۶.
- روزنامه کیهان. ۲۰ دی ماه ۱۳۴۳، شماره ۶۴۳۶.
- روزنامه مهر ایران. ۲۴ آبان ۱۳۴۱، شماره ۱۷۰۵.
- روحانی، سید حمید. نهضت امام خمینی. دفتر اول. تهران: عروج، ۱۳۸۱.
- سیاهپور، کوشاد. قیام عشایر جنوب. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸.
- شهبازی، عبدالله. ایل ناشناخته. تهران: نی، ۱۳۶۶.
- صفی‌نژاد، جواد. تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران. ج دوم. تهران: آتیه، ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_ عشایر مرکزی ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- طاهری، سیمین. فرهنگ عامیانه مردم کهگیلویه و بویراحمد. تهران: ساورز، ۱۳۸۴.
- طاهری، عطا. کوچ کوچ. تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- عرفان منش، جلیل. خاطرات ۱۵ خرداد شیراز. دفتر اول، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.

- غفاری، یعقوب. تاریخ اجتماعی کوه‌گیلویه و بویراحمد، اصفهان: گلها، ۱۳۷۸.
- \_\_\_\_\_ نمونه‌ای از اشعار محلی مردم کهگیلویه و بویراحمد و شرح کوتاهی از زندگی کی لهراس. یاسوج: چاپخانه امیر، ۱۳۶۲.
- فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج اول، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴.
- فسایی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری، ج اول و دوم. تصحیح رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- لمعه، منوچهر. فرهنگ عامیانه عشایر بویراحمدی و کهگیلویه. تهران: اشرفی، ۱۳۵۳.
- مجموعه تالیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر. ج ۴. بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- مجیدی، نورمحمد. مردم و سرزمین‌های کهگیلویه و بویراحمد. تهران: بازتاب اندیشه، ۱۳۸۱.
- مدنی، جلال‌الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران. ج ۱. بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.
- «ویژه نامه هنر و فرهنگ ایل بویراحمدی.» نامه نور. شماره ۱۰ و ۱۱. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۵۹.